

# عبدالرحمان ناصر

از «الهیال»

ترجمه م. حایری

کلیه فرماندهان و سران لشکر گردا گرد عبدالرحمن ناصر نشسته و مجلس او بدین قبیله اشخاص زینتی بسزا داشت همگان گردنها را بطرف او کشیده و با چشم خود دقیقاً حرکات ویرا مشاهده میکردند گوئی که هر يك از افراد حضار این جمله را از ضمیر و درون خود پرسش می نمود « آیا چه پیش آمدی رخ داده است که اینک این گروه انبوه در اینجا گرد آمده اند؟ » وانگاه عبدالرحمن نگاهی به قهرمانان پیرامون خود کرده و چون اطمینان داشت که آنکسانیکه دعوت کرده است عموماً اجابت کرده و اکنون در مجلس او حضور دارند، رو بجمعیت کرد و گفت:

ای کسانیکه در میدان رزم بامن همدوش و در بنیاد پایه و اساس این کشور بامن یار و یاورید تنها مقصود من از تشکیل این هیئت آن بود که تصمیم قطعی خود را خاطر نشان همگان سازم - من اکنون بجمعه بردن به قلعه از مستحکمترین قلعه های دشمن عزم گرفته ام و احتمال میدهم که شما مقصود و هدف مرا کاملاً دریافته باشید.

عبدالرحمن لحظه سکوت اختیار کرد و در این حال رجال و سران لشکری که در مجلس حضور داشتند متحیرانه یکدیگر را نگرستند در این میان یکی از آنان سر بر آورد و این کلمه را بر زبان جاری ساخت «سوره ۱»

عبدالرحمن ناصر تبسمی کرده دست خود را طرف محاسنش بالا برد و در حالتیکه انگشتانش باموهای محاسنش بازی میکرد گفت!

هشام راست گفتی آری اینجا یگانه مقصود و آرزوی اصلی منست ا  
 عرب بردور نزدیک کشور پهناور اندلس دست یافت و کلیه فرماندهان شهرها و  
 رجال متکبر کوه و دشت این سرزمین را بزیر فرمان خود درآورد و از بلاد  
 و نقاط دور دست خراج گرفت و اکنون شهرهای این کشور از شاهد آزادی  
 و رفاه و راحتی و عزت و اهمیتی که در آغوش کشیده اند لذتی فراوان میبرند  
 ولی یک چیز دیگر هست که عیش و نوش را بکلی از من مسلوب و سراسر  
 شبها خوابهای خوفناک و آشفته می بینم و خلاصه این قسمت فکرم را مضطرب  
 و دگرگون ساخته است زیرا ( سموره ) شهریست که مسکن جلاله است و  
 این شهر خود پناهگاه محفوظ و مستحکمی برای ایشان بشمار میرود و فرقه  
 مزبور از زمان دیرین نسبت بما فرمانبردار نبوده و همواره پرچم مخالفت  
 و زیان کاری را حسودانه بر فراز کوه آن شهر بر افراشته بودند اینک بسربازان  
 دلاور ما تعدی کرده و آنانرا از سور و دیوارهای شهر بطور حقارت آمیزی  
 بعقب رانده اند بنا براین آیا شایسته مقام عبدالرحمن ناصر چنین است که  
 از این شکست و عدم موفقیتی که اخیراً بسپاهیان عرب برخورد کرده است  
 صرف نظر نماید و نادیده انگارد تا در روزگار آینده چنین گویند: پادشهان و  
 زمامداران امور اندلس پس از آنکه اسپانیولیا شهر سموره را بتصرف خود  
 در آوردند و عرب را بیرون راندند نتوانستند که مجدداً شهر را بتصرف در  
 آورند و اسپانیولیا باحالت افتخار و تکبر در آنجا اقامت گزینند؟ ای فرماندهان  
 عرب و زمامداران امور لشگری من شمارا برای مشاورت و استمداد فکری  
 خود خواستم تا باندیشه خویشتن مرا ارشاد کنید و اینک شما در اینکه بطرف  
 شهر سموره حمله ور شویم و دژهای آن شهر را درهم شکنیم و هر چند که  
 خسارتهائی متوجه ما گردد و هر قدر که مدافعین آن منطقه نیرومند باشند

بالاخره کوشش کرده و آنجا را بتصرف در آوریم چه رای دارید و چه میگوئید؟  
حضار در میان خود شور و تبادل نظر آغاز کردند و تصمیم عبدالرحمن  
را موافق صلاح و عین صواب دانستند یکی از آنها که نسبتاً بزرگتر و سالخورده  
تر بود از جای برخاسته گفت :

نظر ما با فکر و اندیشه امیر کاملاً موافق است چه روز بروز بر شوکت  
و عظمت ( جلاله ) افزوده میشود و بر ما لازمست که همواره بر آنها حکمفرمائی  
و تسلط داشته باشیم و از این خطری که متوجه ما شده است هر چه زودتر  
در گذریم و پیشتر از آنکه دشمن جانی بگیرد و دامنه شرار پنهانور گردد بایستی  
که از طرف ما ضربتی فوق العاده و تدارک ناپذیر نسبت بآنها بعمل آید و اگر  
اراده امیر تعلق گیرد فردا بایک چند هزار سپاهیان شیردل و دلور خود بعزم  
فتح سموره برخیزیم و پرچم خود را در آن شهر برافراشته گردانیم !  
در اینبار چهره عبدالرحمن گشاده و خندان شد گفت :

من نیز از یاوران شما خواهم بود . حال برای پیش آمدهای ناهنجار  
نبرد از هر گونه وسائلی دریغ ندارید و موقع دیدار ما هفته آینده در چنین  
روزی خواهد بود !

شوشگاه و مطالبات فرنگی \*\*\*

پس از آنکه سپاهیان عرب بر کشور اندلس هجوم کرده و از مرز  
گذشته شهرهای آنسر زمین را یکایک بتسخیر خود در آوردند و لشگریانی  
که از وطن خود دفاع میکردند پراکنده و متفرق ساخته زمام امور را در  
دست گرفتند سی هزار بزرگان جنگی آن کشور به بالای کوه ها در یک محلی که بنام  
« صخره » مشهور بود پناهنده شده و از غسل و ریشه های درخت ار تزاقت  
کرده و در عین حال از تسلیم به جنگجویان پیروزمند کناره گیری و بکلی  
خودداری می نمودند ...

عرب چون گناه آنانرا كوچك و ناچيز انگاشت لذا دست از تعقيب آنان برداشته و آزادشان نمود در اينموقع ابدأ چنين احتمالی بخاطر رجال عرب خطور نميگرد كه اين سي تن قهرمانان و بزرگان جنگي بزودي سپاه بزرگي تشكيل خواهند داد و لشكريان بي شماری از همت آنان بعمل خواهد آمد و روز جنگ را بار ديگر براي عرب باز ميگردانند و بالاخره واقعيتي بسي خطرناك بر سر راه سپاهيان عرب فراهم خواهند آورد

صخره - مركز و آشيانه ملي اسپانيولها گرديد و آتش قوميت و ملت از آنجا شعله ور ميشد و پيوسته دامن ميگرفت و ناگهان آن سي نفر مرد از كمين گاه خود بيرون بسته و (جلالقه) شكست خورده و از ميان رفته نيز بآنها پيوستند و به درها و قلعه ها و شهرها حمله ميبردند تا در سال ۱۳۱ هجري كه مطابق سال ۷۴۸ ميلاديت توانستند كه بفرماندهي بادشاه خود «اذفونش» كاتوليكي شهر سموره و قلعه آنها از دست سپاهيان عرب باز گيرند و خويشتن را در اين هنگام در آن شهر محفوظ دارند بالجمله سپاهيان عرب بسي كوشيدند تا پناهندهگان اين شهر را بدر گنند ولي متأسفانه حمله آنان مانند موجي كه بر سبك تصادف كرده و درهم شكند به سورهاي محكم آف برخورد ميگرد و اثری نمی بخشید شهر محفوظ مزبور در طول اين مدت كليه بروی لشكريانی كه بعزم تصرف آن برمی خواستند مسخر و رخنه ناپذير بود و اساس قلعه با عظمت و استوار آن بالای كوه بزرگ شهر قرار گرفته و همچون عرصه سيمرغی بود كه مگس را نه يارای جولانگه اوست

همينكه عبدالرحمن ناصر زمامدار آنسور گرديد اعمام او بادستيابی يك سلسله مردمان بزرگ و فرماندهان نامی و امراء و رجال برازنده بر عليه او با اقداماتی مخاصمت آميز پرداختند از اين روی خليفه اموی ناگزير شد كه

فرقه جلایقه را ترك کرده و باختیار خود واگذارند تا دشمنان و شورشیان داخلی را زیر تسلط و فرمان خود در آورد و از چنگ کسانی که با سلطنت او مخالفت می ورزند رهایی یابد. در این بین دشمنان او فرصت را غنیمت دانسته و به پیشرفت کار خود مشغول شدند بعضی از خوارج عرب مانند اسحق بن امیه و غیره نیز بدانها پیوسته و اسرار مسلمین را برای آنان کشف میکردند و آنانرا در ذیل بمقصود کمک و تحریص می نمودند!

لیکن عبدالرحمن ناصر چون بر اعمام و یاورانشان تفوق یافت و سر انجام کار را یکسره کرد پیش خود چنین تصمیم گرفت که بار دیگر دامنه سلطنت عرب را بر نقاط و کشورهاییکه بهات یگرفته نبردها و زدو خورد های داخلی متروک و صرف نظر شده است بکشاند.

نخستین اقدامی که بانصمیم جدی در نظر گرفت باز گرفتن شهر رخنه ناپذیر سموره از دست دشمن (جلایقه) بود که پیوسته نسبت باحکام کشوری متمرد و فرمان نابرदार بودند و چنین خواست که نیروی خود را در اینراه مخصوصاً بکار برد.

وحشت و بیم فوق العاده سراپای ساکنین شهر سموره را بیکبار گرفت و از جای خود برخاستند درحالتیکه از صدای هوانك زنکها و ناقوسها مانند بید لرزان بودند و این صداها مردم را بیک خطر شدید و صحنه مرگباری بیدار و متوجه میساخت.

این خبر که از بالای برج کنیسهها و قلعهها در میان ساکنین شهر انتشار یافت همچون صاعقه آسمانی بود که خرابیهای فراوانی بوجود آورد و پاسداریها هر يك خبر را بچهار سمت شهر منتشر میساختند و چنین میگفتند

«دشمن! دشمن!»

پرچمهای عرب در بیابانها و زمین های وسیع نمایان شد و در مسافتهای دور دستی منتشر شدند خورشید عالمگیر در این هنگام از پشت افق خاور نمودار شده بود و شمشیرها و میزها و سپرها در زیر اشعه زرین آن برق آسا چشم هر بیننده را خیره میساختند نسیم صبح دم که از آنسوی بطرف شهر می وزید باخود رائحه خوشی از سبزه ها و چمن زار های بیرون همراه می آورد و ثار مردمان بی نوای شهر می کرد و ضمناً صدای اسبها و هیاهوی لشکریان عرب را گوشزد آنان می نمود.

مردم به یقین دانستند که این روز مخصوصاً روز خونین عجیبی خواهد بود و این شهر نیز در میدان نبرد و کشمکش خواهد افتاد و اوضاع آینده آن وخیم و تحمل ناپذیر خواهد شد.

این بود که عموماً برای مقاومت آماده شدند ...

جنگجویان عرب نیز در این موقع برای هجوم و حمله کمر همت

بستند ...

فرماندهان لشکر در مقدم سیاهیان حرکت میکردند و در پشت سر آنان یکصد هزار دلاوران جنگی که برخی دارای شمشیر و برخی دیگر دارای نیزه بودند همچنان در سیر و حرکت بودند و چون عبدالرحمن بخوبی میدانست که در سموره مردان بزرگ و میدان جنگ دیده وجود دارند و بدست آوردن آنان کاری سهل و آسان نیست و بدین زودبها ممکن نباشد لازم دانست که سرآمد سربازان و برآزندگان فرماندهان لشکر را گسیل دارد از این روی بدست خود سپاه را منظم وصف آرائی نمود و این کار را درست مطابق گفتار حکیم انجام داد که میگوید « آهن را بجز آهن درهم نشکنند و بردلاور جز دلاوری چیز دیگر غالب نیاید

سپاهیان طرفین بایکدیگر مشغول نبرد شدند در طول روز زد و خورد همچنان ادامه داشت و در این میان نفوسی گرانها بارزانی ازدست رفتند و خون جنگجویانی بسیار ریخته گردید و بالاخره طوری شد که شهر محفوظ سموره بتصرف عرب در آمد و لشکریان عربی پیروزمندانه وارد شهر شدند و ولی متاسفانه برحسب عادت خود از قلعه ها و تصرف کامل آنها سر بیچیدند . و آزادانه با اطمینان خاطر در میان شهر پراکنده شدند و بهیچ وجه توجه آن نبودند که برای آزادی و سلامتی همیشگی خود بایستی که اساساً قلعه ها و سنگرها را تماماً بتصرف و تسلط خویش در آورند پس از این قسمت صرف نظر نموده و در حقیقت بگفتار خود که گویند « هر محصورى قهراً اسیر و گرفتار است » رفتار کردند . در این هنگام مدافعین جلاقله در پشت دیوارهای استوار شهر پناهنده شده و گرد یکدیگر جمع آمده بشور و فکر راه دفاع و چاره پرداختند

در چنین موقعیت بازیک و خطرناکی یگانه کسی که بهترین دستیاران و تنها راهنمای مسموع الکلمه آنان بشمار میرفت یکی از مشهورترین سرلشکران عرب که بر عبدالرحمن خروج کرده بودند اسحق ابن امیه آن دلاور مجرب بود . این مرد جنگی عربی در صفوف دشمنان نژاد و نوع خود برای رها ساختن سموره از چنگ فاتحین نقشه هائی چند پیش خود ترسیم کرد و انگاه در جلسه بزرگان شهر مغلوب بمورد بحث و انتخاب گذاشت و عموماً نقشه او را مورد دقت خود قرار دادند و سر انجام تصمیم بر آن گرفتند که چون اریکی شب دیوارهای شهر را فرا گرفت آن نقشه معین را بموقع اجراء گذارند در ساعت معین جلاقله از نو بر سپاهیان عرب که پس از پیروزی احتیاط کاری را از دست داده بودند حمله برده و آنها را غافلگیر کردند و آنان نیز اتفاقاً در برابر دشمن مقاومتی نکرده و دسته دسته بعقب نشینی آغاز

کردند و بطرف خندقی که پیرامون شهر واقع بود فرار می‌کردند تا هر چه زود تر از آنجا گذشته و خویشین را بزمین وسیع و تختگاهی که قبل از تصرف شهر اقامت گاه آنان بود برسانند و بالنتیجه پنجاه هزار تن از آنها توانستند از پلی که بر روی خندق مزبور قرار داشت عبور کنند و پنجاه هزار تن دیگر در بین این رشته زده خوردها و بطو و کلی در میدان جنگ از پای در افتاده و جان سپردند .

جلالقه خواستند که بدنبال فراریان نبرد از خندق عبور کنند و آنانرا دستگیر نمایند در این بار « اسحق بن امیه » از این کار زشتی که بر سر عرب در آورده و خسارتهای خونینی که بر آنها وارد ساخت شرمسار گردید و بروجدان خود تحمل آن را بسی دشوار دید لذا رو به جلالقه کرد و با صدای بلند گفت : مبادا که لشکریان عرب را تعقیب کنید . زیرا آنها فقط برای کمین گاه خود و برای بدست آوردن شما بدانسو شتافتند و آنان جز این کار قصد دیگری ندارند ! چه من بعد از رسوم آنها بیشتر و بهتر آشنا می باشم . اینک تکلیف شما این است که بشهر باز گردید و بدین پیشرفت شایانی که امروز کرده اید قناعت ورزید !

این حادثه ناهنجار و دلخراش قلب عبدالرحمن ناصر را مجروح ساخت و از آنروز تیره و شوم همواره فکر و اندیشه تلافی این خسارتهای تحمل ناپذیر روزگار خود را بسر میبرد زیرا بهیچ روی نمیتوانست که مانند نیاکان کاهمه عجز و ناتوانی را در قاموس وجود خود نقش کند یا آن ننگ و عاری را که دیگران برای خود خریده اند خریداری کند و بمبارت دیگر البته برای او امکان ناپذیر بود که این تنگی که اخیراً نصیب سپاهیان وی گردیده بود در ضمن صفحات تاریخ اندلس و یاد گاریهای او نقش بسته و همچنان باقی بماند و همچنین غیر

قابل امکان بود که تا بفتح و پیروزی شایانی نائل نگردد دست بردارد  
 بالاخره تقدیر چنین خواست که پیروزی عرب در این بار یعنی در  
 این موقعی که بعزم انتقام و خونبهای لشکریان خود بسوی شهر سموره رهسپار  
 شدند بدست فرماندهی انجام گیرد که قبلاً بر علیه عرب از کارکنان و فرماندهان  
 دشمن او بشمار میرفت و میکوشید تا دیوارهای شهر را بر سر راه عرب جلو  
 گیر و مانع قرار دهد یعنی « اسحق بن امیه »

ابن قائد غبور پس از نبرد سموره بفاصله چند روزی بر سر واجب  
 خود بازگشت و پیشنهاد عفو و امان داد و پیش خلیفه مقرب و عالیقدر گردید  
 خلیفه نیز از او قدر دانی کرد و از اطرافیان لایق خود محسوس داشت و در  
 مدت کمی اسحق بن امیه کاملاً مورد وثوق و اطمینان عبدالرحمن ناصر  
 واقع گردید .

باری بطوریکه اسحق قبلاً برای همراهی جلاقله و برضد لشکریان عرب از  
 شهر آنان نقشه دفاعی ترسیم مینمود از آن به بعد همانطور بامشارکت و استمداد  
 فکری مولی خود عبدالرحمن ناصر نقشه هجومی نوینی برای تصرف شهر سموره  
 و تسخیر سورها و قلعه های محکم آن طرح میکرد

خلیفه چنین احساس کرد که وجود خودش در میدان جنگ بسی لازمست  
 و تصمیم گرفت که خود شخصاً منصب فرماندهی را حائز گردد بدین قرار  
 در یکی از روزهای شوال سال ۳۲۷ هجری مطابق سال ۹۳۸ میلادی سپاهیان  
 او بتختگاه ممتدی که در برابر شهر سموره واقع بود رسیدند و در آنفضا مانند  
 ابری که در فضای آسمان پراکنده شود منتشر شدند .

عبدالرحمن در این دفعه برای متفرق ساختن جلاقله دوست هزار سوار  
 دلاور و بی باک را اعزام داشت و اصولاً بگفته منجمین که در باره او تطییر زده

و میگفتند که چون پس از سه روز از هنگام کسوف خورشید بسموره رسیده است بدین سبب لشکریانش معدوم و نابود خواهند گشت و قعی تهاد و بهیچ وجه بدین شایعات بی اساس ترتیب اثر نداد بلکه برعکس نیروی خود را برای حمله و مهاجمه آماده ساخت و سپاهیان را صف آرائی و منظم نمود هنوز فجر فردای آنروز طالع نگردیده بود که به سورهای شهر رسیده قلعه ها و سنگرهای محکم را بتصرف در آوردند و باروهای قلعه ها تماماً بازگشت عبدالرحمن ناصر داخل شهر و جایگاه جلالت گردید ولی احتیاط کاری خود را در برابر احتمال خرابی ها و خطرهای ناگهانی از دست نداد و بدین نکته حساس کاملاً متوجه بود.

عربها که بسبب فتح و پیروزی مست و مفرور گردیدند انواع و اقسام انتقام را بر سر دشمنان خونین خود وارد می ساختند حتی سران لشکر پس از این پیروزی تاریخی از جلوگیری و ممانعت آنان بکلی عاجز و ناتوان بودند عبدالرحمن سپاهیان را بحال خود وا گذاشت و آنان نیز عنان غضب و خشم خویشان را از دست رها ساختند بالجمله خلیفه براسب خود سوار میشد و در حالتیکه اطرافیان با او مصاحبت میکردند در میدان رزم جولان میزد تا یک نفر زخمی و مجروحی بجوید و با او مراتب لطف و محبت را بعمل آورد و یا به جزونی تصادف کند تا او را تسلیم و دلداری دهد و یا بگمشته برخورد نماید و او را بکسان و وابستگان خویش برساند ...

عبدالرحمن در پشت دیوارهای شهر همچنان میگذاشت ناگهان صدای گریه کودکی را بگوش خود شنید و درست گوش فرا داد و آنگاه بدانسوی که صدای طفل می آمد بشتافت و در آنجا طفل شیر خوار را مشاهده کرد که در لفاقی پیچیده و در گودال تنگی میان گیاههای خود روی زیر دیوار

خرابی بزمین افتاده است عبدالرحمن كودك را از زمین برداشت و در آغوش خود کشید و چون مردی که هر چه تواند از ابراز محبت و مهربانی نسبت باولاد و متعلقین خود دریغ ندارد عبدالرحمن نسبت بیک كودك شیر خوار همچنان محبت و مهربانی مبذول میداشت

كودك از گریه ساکت شد و تبسمی که از اطمینان خاطر او حکایت میکرد بر لبان نازك لطیفش پدید آمد و همچون پرندۀ که باشبانه خود اقامت گزیند بر آنسینه نیرومند جایگزین شد عبدالرحمن كودك را بر اسب خود سوار کرد و گوشه رداء خود را بر سر او کشید و در میدان جنك بسیر و گشت خود ادامه داد

پیش از غروب آفتاب عبدالرحمن بطرف خیمه وسیعی که در جلو آن پلی که قبلا شکست عرب را مشاهده کرده بود و اکنون نیز پیروزی آنان را مشاهده میکرد برپای کرده بودند رهسپار شد و در آنجایگاه در حالیکه فرماندهان لشکر اطراف او را احاطه کرده بودند با کمال عظمت و جلالت و شوکت و بزرگی استراحت کرد و فرمانداد که اسیران جنك را در پیشگاه او حاضر کنند و از نظروی بگذرانند سپاهیان عرب از پیش چشم قائد و پیشوای خود میگذشتند و اسیرانرا دسته دسته فوج فوج سان میدادند

در این بین صدائی از خارج بلند شد و در بیرون خیمه قال و قبلی دست داد عبدالرحمن متوجه شد و یاسنانان را مخاطب قرار داده گفت « چه خبر است ؟ »

پیش از اینکه خلیفه پاسخ سؤال خود را بشنود زنی که عقل و شکیبائی را از دست داده بود صفوف سپاه را درهم شکست و در حالیکه موهای سرش کنده و پیرهن خود را دریده بود و آهنگ ریل و وای را مینواخت در درخیمه و جایگاه خلیفه بایستاد و با صدای بلند گفت : ( ناتمام )